

## مصاحبه با همسر شهید بزرگوار محلاتی

مصاحبه گر: زینب قنبری

ورودی ۷۷ - حقوق

از جهت اعتقادی چگونه می باشد؟

● البته ما، دائم در دانشگاه نیستیم تا با همه اقشار جوانان برخورد مستقیم داشته باشیم، اما آنچه امروزه در جامعه به عنوان قشر جوان دیده می شود این است که یک عده از جوانان، بچه های پاک و تربیت شده ای هستند. عده ای دیگر هم اندک خطایی دارند که امید است خدا هدایتشان کند. تأثیر خانواده، دوست و محیط نیز بر روی جوانان زیاد است. دوست خوب و صالح می تواند آدم را به راههای خوب بکشاند و به عکس دوست بد او را به پرتگاه سقوط دراندازد. انشاء الله خداوند تفضل کند و دست همه جوانهایمان را بگیرد که بهترین دوست، اوست.

■ به عقیده شما چرا برخی از جوانان ما از

دین روی گردان و گریزان می باشند؟

● من فکر می کنم علاوه بر تبلیغات مسموم ضد دینی که جهان را دربر گرفته، برخی از سخت گیریهای بی مورد و برخوردهای غلط باعث دین گریزی جوانان می شود.

■ به اعتقاد شما آیا سخت جلوه دادن دین

موجب گریز جوانان است؟

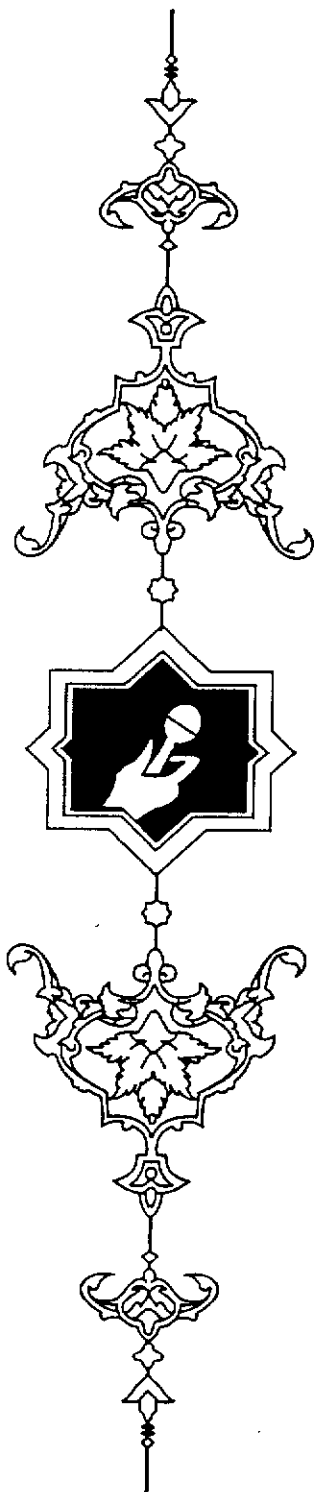
● در مورد یک عده که ایمانشان کامل و قوی نیست سخت جلوه دادن دین موجب

پای صحبت همسر شهید شیخ فضل الله محلاتی نماینده امام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران نشسته ایم و از ایشان درباره زندگی، خاطرات و سجایای اخلاقی شهید بزرگوار پرسیده ایم. با طلب مغفرت و علو درجات برای آن شهید عزیز، توجه خوانندگان را به مصاحبه مذکور جلب می کنیم:

■ به عقیده شما جوان کیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟

● دختران و پسران جامعه نسل جوان ما هستند. امروزه مشکلات جوانان زیاد شده و بیشتر این مشکلات اقتصادی است. آنان دوست دارند به مشکلاتشان پاسخ داده شود. و در عین حال که به تحصیلاتشان می پردازند از لحاظ اقتصادی هم ترقی و پیشرفت کنند. جوانان ما میل دارند به همه نیازهایشان پاسخ داده شود. پدر و مادرها هم باید سعی کنند تا حد امکان خواسته های شرعی آنها را برآورده کنند. از سوی دیگر جوانان ما هم باید خواسته های خود را در حد معقول و بر اساس امکانات پدر و مادر خود قرار بدهند.

■ به عقیده شما وضعیت فعلی جوانان ما



گسریز از دین است. این حالت در افرادی که در خانواده‌های مذهبی رشد نکرده و تربیت نیافته‌اند، با توجه به آنچه از رفتار افراد اهل دین برداشت می‌کنند، به مراتب بیشتر است. جوان باید فهمیده باشد و با برداشتهای غلط و نامعقول از دین خرده نکند؛ هرگاه جوان ما شعور و فهم درست از مسائل را کنار بگذارد احتمال خمودگی او در قبال دین می‌رود.

■ چه کنیم تا جوانان ما گرایش بیشتر و یا بهتری به دین پیدا کنند؟

● باید برای آنها احترام قایل شد. شهید عزیز محلاتی همیشه به بچه‌ها احترام می‌گذاشتند و با فرزندان مثل یک دوست شوخی می‌کردند. به آنها و حتی به من می‌فرمودند که در مسائل مادی همیشه پایین‌تر از خودتان را نگاه کنید. همیشه نصیحت می‌کردند که زبردستان را ببینید، اصل ایمان است. دنیا تمام شدنی است. وقتی به ایشان می‌گفتم که از این همه زندان رفتن شما خسته شده‌ایم و دلمان گرفته است، می‌فرمودند: به زیارت اهل قبور بروید؛ در این صورت زندگی لذت بخش می‌شود. می‌گفتند زمانی که خیلی شاد و یا غمگین هستید به قبرستان بروید؛ افرادی که الان زیر خروارها خاک خوابیده‌اند یک روز مثل همه ما راه می‌رفتند صحبت می‌کردند، خدا به آنها روزی می‌داده و آنها ارتزاق می‌کردند. بروید و ببینید که یک روزی هم نوبت ما

می‌شود.

■ از خصوصیات روحی شهید محلاتی برایمان صحبت بگویید.

● ایشان خیلی عاطفی و حساس بودند. بعد از کار که به منزل می‌آمدند، می‌گفتند: کاری ندارید تا انجام بدهم؟ عطف و حساسیت ایشان حتی نسبت به حیوانات و گیاهان هم احساس می‌شد. هر وقت که به منزل می‌رسیدند، حتی اگر ساعت از نیم شب هم گذشته بود، سری به گلدانها می‌زدند. اگر آب لازم بود به آنها می‌دادند و از آنها خیلی مراقبت می‌کردند.

هیچگاه ناراحتی خودشان را در خانه مطرح نمی‌کردند. من فقط گهگاه در خلال صحبت ایشان با تلفن و از رفت و آمدهای دیگران و صحبت‌هایی که مطرح می‌شد، متوجه می‌شدم که ناراحتی دارند. همیشه به من می‌گفتند: از سر تقصیرات من بگذرا شما اولاد پیغمبرید خیلی سختی کشیده‌ای و از سختیها هم هیچ به من نگفته‌ای.

ایشان هفده بار به زندان رفتند. هرگاه ساواکی‌ها به خانه می‌ریختند با آنها مقابله می‌کردم. وقتی از زندان برمی‌گشتند، می‌گفتند: من لذت بردم که تو چنین رفتاری با آنها داشتی! تمام حرفهایی که خودم نمی‌توانستم در آن لحظه به آنها بزنم شما به آنها گفتم. ما خاک پای ائمه اطهار و حضرت زهرا و علی علیه السلام هستیم. اما علی علیه السلام را هم که می‌خواستند ببرند حضرت فاطمه

زهرا علیها السلام اجازه نمی‌داد و مقاومت می‌کرد. - ما که شباهتی به آنها نداریم ما فقط فرزندان زهرا علیها السلام هستیم و انشاءالله که راه حضرت را ادامه بدهیم.

■ شهید چه برخوردی با جوانان داشتند؟

● می‌گفتند جوان باید ایمانش کامل باشد تا مورد احترام مردم باشد. وقتی نوجوان یا جوانی به خانه ما می‌آمد ایشان فوراً مقابل پای او بلند می‌شد. می‌گفتم: شما چرا جلوی اینها بلند می‌شوید؟ چرا خودتان را اینقدر به زحمت می‌اندازید؟ این جوان، سنی ندارد. می‌گفتند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله جلو همه مستمعین، وقتی وارد می‌شدند، بلند می‌شدند حتی اگر منافق بودند. این باعث می‌شود جوان ترغیب بشود و به سمت دین کشیده شود. نباید باعث رنجش جوان شد. باید در همه کار، رسول الله صلی الله علیه و آله الگو و سرمشق ما باشد.

■ شهید محلاتی معمولاً چه برنامه‌هایی را برای فرزندان جوان خویش و اصولاً جوانان توصیه می‌کردند؟ یا چه کلاس‌هایی داشتند؟

● قبل از انقلاب همیشه کلاس حج داشتند. البته برای آقایان چرا که در مجالس خانمها صحبت نمی‌کردند. روحانی حج هم بودند. مسجدی را در نقطه محرومی از شهر که امکانات زیادی نداشت (دروازه دولا ب) به نام امام محمد باقر علیه السلام ساختند. کنگ مسجد را زدند. احادیث بالای

کتابخانه، محراب، وضوخانه و چسبانه و... را خوردشان انتخاب کردند تا یک استاد اصفهانی روی کاشی بنگارد. ساختن این مسجد شانزده سال به طول انجامید؛ ولی باعث خوشحالی بیش از حد اهالی شد. ایشان در آنجا کلاس عربی و... داشتند. آخر شبها هم در رابطه با طرح ترور حسنعلی منصور به مسجد چهل تن بازار می‌رفتند. تازه بعد از انقلاب من متوجه شدم که این مسجد کجاست؟ حتی من هم خبر نداشتم. صبحها هم گاهی برای اقامه نماز به مسجد آقای فائق و یا مسجد سادات اخوی واقع در خیابان ایران می‌رفتند.

■ شهید محلاتی چه کتب و مقالاتی را برای جوانان نوشته‌اند؟

● کتاب یا مقاله خاصی نبود؛ اما کلاس درس عربی و سخنرانی داشتند ایشان آنقدر دوندگی می‌کردند و از صبح تا شب بطور خستگی‌ناپذیر به کار می‌پرداختند که از طرف دوستانشان لقب "موتور العلماء" را گرفته بودند. آنچه بیشتر از هر کتابی در جوانان تأثیر می‌گذاشت، اخلاقشان بود. ایشان از روحانی‌هایی بودند که از همان ابتدا وارد سپاه و در آنجا ماندگار شدند. ماندن در سپاه، کار چندان آسانی نبود؛ چون سپاه ارگانی بود که بعد از انقلاب جوشیده و برنامه‌های آن سازماندهی شده نبود. با جوانان سپاهی بسیار خوش رفتار و خوش برخورد بودند. اخلاق خوش و صبر از خصوصیات بارز ایشان بود.

هر وقت می‌گفتم از این امکاناتی که هست برای اینکه بهتر زندگی کنیم، شما هم استفاده کنید، می‌گفتند من نمی‌خواهم به جهنم بروم. شما می‌خواهید مرا جهنمی کنید. مادرم برای من خیلی زجر کشیده، بگذارید او هم جهنمی نشود.

در مدت دو سال قبل پیروزی انقلاب ایشان فقط می‌دوید؛ یا زندان بود یا روزی هشت تا ده سخنرانی در دانشگاه‌های مختلف داشت.

با مرحوم حاج آقا مصطفی خیلی دوست بودند. البته پدرم هم با امام علیه السلام همدرس بودند. شهید محلاتی به خاطر مشغله‌ای که داشتند این شش سال بعد از انقلاب کم می‌توانستند منبر بروند. سخنرانی هم که می‌کردند پول نمی‌گرفتند. اما اگر گاهی پولی هم می‌گرفتند پول را به پاسدارانشان می‌دادند و می‌گفتند من نمی‌دانم چقدر است خودتان تقسیم کنید. می‌گفتند: من نمی‌خواهم این پاسدارها را معذب کنم یکی از همین پاسدارها هم با حاج آقا شهید شدند.

قدری از حقوق خود را به نیت جبهه کنار می‌گذاشتند. وصیت کرده بودند که اگر مالی از من باقی ماند ثلث مال را به امام علیه السلام بدهید. وقتی خدمت امام رقیتم فرمودند: او را از پنج سالگی می‌شناختم. سپس پول را هم به من و فرزند معلولم بخشیدند.

■ آیا اطلاع دارید شهید محلاتی در دوران جوانی چه علایق و فعالیت‌هایی

● هرگاه ساواکی‌ها به خانه می‌ریختند با آنها مقابله می‌کردم. وقتی ایشان از زندان برمی‌گشتند، می‌گفتند: من لذت بردم که تو چنین رفتاری با آنها داشتی! تمام حرف‌هایی که خودم نمی‌توانستم در آن لحظه به آنها بزنم شما به آنها گفתי. ما خاک پای ائمه اطهار و حضرت زهرا علیها السلام و علی علیه السلام هستیم. امام علی علیه السلام را هم که می‌خواستند ببرند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اجازه نمی‌داد و مقاومت می‌کرد. ما که شباهتی به آنها نداریم ما فقط فرزندان زهرا علیها السلام هستیم و انشاءالله که راه حضرت را ادامه بدهیم.

داشته اند؟ لطفاً ذکر بفرمایید.

● وقتی هنوز با ایشان ازدواج نکرده بودم، ایشان در قم به همراه شهید نواب صفوی مبارزه می‌کرد. همین قدر می‌دانم که همه علاقه و هم و غم ایشان قبل از انقلاب، مبارزه بود. وقتی رضا شاه را از جزیره موریس آوردند تا در قم دفن کنند ایشان با شجاعت تمام جلوی شهربانی قم به نشانه مخالفت سخنرانی کردند و هفت روز در سن شانزده سالگی به همان علت زندانی شدند. پدرشان موافق نبودند که ایشان برای تحصیل به قم بیایند. اما خودشان علاقه داشتند. می‌گفتند: آقا سید محمد تقی خوانساری با پدرم دوست بودند و چون استعداد و علاقه فوق العاده مرا دیدند با پدرم صحبت کردند تا راضی شوند برای تحصیل به قم بروم. بعدها می‌گفتند که من چقدر نماز شب و نماز جعفر طیار خواندم تا پدرم راضی شد. می‌فرمودند که پنج روز اعمال ام داوود انجام دادم تا ایشان راضی شوند تا به قم بیایم. سرباز گرفته بودند که به لبنان بروند و می‌گفتند که اگر فعالیت نکنم، اگر دست روی دست بگذارم، سرپل صراط نمی‌توانم جواب حضرت زهرا علیها السلام را بدهم.

■ خود شما به عنوان یک زن نمونه در دوران جوانی و در اوج انرژی و نشاط و فعالیت بوده‌اید، چه فعالیتها و علایقی داشتید؟

● البته من فعالیتی به آن صورت نداشتم چون من خیلی زود ازدواج

کردم و در زمانی که همسرم مدام در زندان بودند - در سن ۲۶ سالگی - چهار فرزند داشتم. لذا همه هم خود را برای تربیت فرزندانم گذاردم و تربیت آنها همه وقتم را می‌گرفت. بخصوص که فرزندی معلول هم دارم که باید مراقبت خاصی را در مورد او انجام می‌دادم.

■ اگر خاطره‌ای از دوران جوانی خویش و یا شهید محلاتی دارید خوشحال می‌شویم تا برایمان نقل کنید.

● در مورد ایشان یاد می‌آید که با شهید مهدی عراقی از شب تا سحر اعلامیه چاپ می‌کردند و بعد به کرمان، یزد و سایر شهرها زنگ می‌زدند که بیایند و اعلامیه‌ها را هرچه سریعتر تا صبح ببرند.

پدرم مجتهد بودند. چهل روزه بودم که مادرم را از دست دادم. و یازده سالم بود که مادر شهید محلاتی برای خواستگاری به منزل ما آمدند.

نماز شب شهید محلاتی ترک نمی‌شد، با اینکه فعالیت سیاسی داشتند، توسط آقای بروجردی در تهران نماینده شدند. خانه ما روبروی منزل امام بود. شهید در مدرسه مروی درس می‌دادند. یک روز به من گفتند سیدی به مدرسه آمده که آه در بساط ندارد، بر ماست که به او کمک کنیم. من تا آنجا که در توانم بود از چراغ و پتو و زیرانداز و... به او دادم. بعدها او ساواکی از آب درآمد و معلوم شد که از طرف رژیم مأمور مراقبت از شهید محلاتی بوده است. یادم می‌آید در

سالگرد تاجگذاری آن ملعون، حاج آقا را گرفتند. ساواکی‌ها معمولاً اواخر شب - که حاج آقا می‌آمد به خانه می‌ریختند و همه جا را می‌گشتند و همه چیز را به هم می‌ریختند. حتی گلوله‌های زغال کرسی را می‌شکاندند تا ببینند آیا در آنها چیزی مخفی کرده‌ایم یا نه؟

وقتی حاج آقا را می‌بردند من تا صبح می‌لرزیدم. چند روز هم طول می‌کشید تا دوباره وسایل خانه را جمع کنم.

شهید هیچ وقت کوچکترین دروغی به من و بچه‌ها و به هیچ کس دیگر نگفت. کتابهای شهید مطهری را که می‌خواند خیلی اشک می‌ریخت. با شهید مطهری خیلی صمیمی بودند. بچه‌ها را ترس و شجاع تربیت کرده بودند.

تا به حال بارها خواب ایشان را دیده‌ام. هر بار که از سختی‌ها گله و شکایت کنم، هرگاه از بزرگ کردن فرزند معلولم اظهار خستگی کنم، ایشان در خواب می‌فرمایند: تو در نزد خداوند متعال اجر شهید را داری! و بارها هم گفته‌اند که تو روزی فرزندمان را به حرم سیدالشهدا علیه السلام می‌بری و خدا وی را شفا خواهد داد. انشاءالله که خداوند همه مریضها را شفا بدهد و با امید به اینکه همه جوانان کشور اسلامی ما موفق باشند و در صحت و سلامت کامل بسر ببرند.

■ از اینکه وقتتان را در اختیار ما قرار دادید متشکریم.